

# اعلام برائت از باستان‌گرایی

اشاره:

تاریخ ادبیات کودکان ایران (ادبیات شفاهی و دوران باستان)، نوشته محمدهادی محمدی و زهره قایینی، در دو مجلد نشر پیدا کرده که بعداً تا هشت مجلد هم رسیده است... منظور از نگارش این مقاله، بررسی نوشته‌های صفحات ۹۹ تا ۱۹۹، از جلد اول این مجموعه است. این بخش، «ادبیات کودکان در دوران باستان» نام دارد.

○ فرنگیس مزداپور

مقدمه:

گزارش‌های مقدس، بخش مهمی از نوشته‌های مذهبی را تشکیل داده‌اند. پس از گذشت هزاره‌ها، امکان دارد گزارش‌های مقدس دچار دگرگونی شوند و به شکل حماسه و اسطوره و افسانه درآیند.

در آغاز عصر روشن‌گری در اروپا، گونه ادبی رمان و نیز ادبیات کودکان متولد شد. بن‌مایه بسیاری از این آثار، گزارش‌های مقدس است. مثلاً بن‌مایه مجموعه روایی بسیار مهم دانتته، به نام کمدی الهی، گزارش‌های مقدس زرتشتی درج شده در «ارادویراف‌نامه» است که از طریق ترجمه متون عربی به زبان‌های اروپایی، وارد فرهنگ اروپایی شده است.

ترجمه متون فارسی میانه، کاری سخت دشوار می‌نماید و معمولاً مترجم به خود اجازه نمی‌دهد که ادعای برابر نهاده کردن این متون را به زبان‌های زنده، آسان بر زبان آورد؛ چنان‌که زنده‌یاد استاد مهرداد بهار نیز در ترجمه اثر ماندگارش به نام «بندش»، مدعی ترجمه کردن کتاب نمی‌شود و پشت جلد کتاب می‌نویسد «گزارنده مهرداد بهار»؛ یعنی مهرداد بهار آن را گزارش کرده است. گزارش کردن به زبان فارسی، معادل تفسیر در عربی است.

در صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷ کتاب تاریخ ادبیات کودکان ایران، متنی آمده با عنوان «متن برگزیده رساله یوشث فریان و آخت» که از جمله متون مذهبی زرتشتی است. این متن



○ عنوان کتاب: تاریخ ادبیات کودکان

○ نویسندگان: محمدهادی محمدی - زهره قایینی

○ ناشر: چیستا

○ نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰

از ماه‌نامه فروهر ذکر شده و با وجود آن که در بالای صفحه آمده است «ادبیات اندرزی و آموزشی» و معلوم است که منظور از «ادبیات» در این جا شعر و قصه و نمایش‌نامه نیست گذاشتن عنوان «افسانه» بر نوشته‌ای که بخشی از گزارش‌های مقدس زرتشتی است و بهدینان (بهدینان به معنای مؤمنان است درگونه زرتشتی زبان فارسی) را کودک خواندن که قصه‌ها و چیستان‌ها را تفسیر کتاب مقدس خود می‌انگارند، یک شوخی مستهجن است با مردمی که نه زری دارند و نه زوری و نه در سلسله مراتب قدرت سیاسی جایی! با خواندن فصل هفدهم (از ص ۱۷۲ تا ۱۸۳) به قول فردوسی، «پژوهنده مردم شود بدگمان» که نکند خانم قایینی و آقای محمدی، تصمیم دارند بابتی تازه بگشایند اندر زدن پنبه زرتشتی‌گری!

#### آن دو هزاره کجا رفت؟

بخش موردنظر از کتاب مذکور، از ترجمه همراه با تفسیر واژه «ایران» آغاز می‌شود. جان کُرتیس، در کتاب ایران باستان (ترجمه ع. ا. بهرامی، انتشارات توسعه، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران، ص ۱۸) می‌نویسد که از هزاره سوم پیش از میلاد، شرق ایران دارای تمدن

#### بدون در نظر گرفتن

#### تمدن شرق ایران

که این هسته مرکزی

تمدن ایرانی هم هست و

بدون ذکر دلایل،

در ص ۱۰۰، حکم صادر شده است

که مادها نخستین پادشاهی را

در ایران بنیاد گذاشته‌اند

این حکم عملاً به این نتیجه

می‌انجامد که دو هزاره تمدن

بومی - آریایی ایرانی

که یک هزاره آن زرتشتی است،

نادیده گرفته شود.

پس حق بدهید که بپرسم

آن دو هزاره کجا رفت؟

درخشانی بوده است. خواننده آگاه نیز می‌داند که هزاره دوم پیش از میلاد، زمان ظهور اشوزرتشت است؛ به استناد نوشته پرفسور مری بویس، در پیش‌گفتار کتابش، به نام چکیده تاریخ کیش زرتشت (ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷).

امروزه، اهل فن پذیرفته‌اند که «ایرانیّت» با ظهور زرتشت پیغمبر معنا پیدا می‌کند. او خود مُغ بود. به دیگر سخن، اشوزرتشت، یکی از اعضای قبیله مغ‌ها و از تشکیل‌دهندگان مجموعه قباایل مادّی‌نژاد بود. به این معنا که خاندان او، اسپنتمان، یکی از خاندان‌های مغ بود که بخشی از قوم ماد به شمار می‌رفتند. مادها در غرب ایران زندگی می‌کردند، ولی اشوزرتشت در شرق ایران و در منطقه رودبار هلمند که امروزه در کشور افغانستان قرار دارد، به پیغمبری رسید. در کتاب آسمانی گاهان، می‌خوانیم که پیغمبردین خود را از شهر - کشور کیانیان که یکی از چند صد شهر - کشور ایرانی بوده است، به جاهای دیگر گسترش داد.

بدون در نظر گرفتن تمدن شرق ایران که این هسته مرکزی تمدن ایرانی هم هست و بدون ذکر دلایل، در ص ۱۰۰، حکم صادر شده است که مادها نخستین پادشاهی را در ایران بنیاد گذاشته‌اند این حکم عملاً به این نتیجه می‌انجامد که دو هزاره تمدن بومی - آریایی ایرانی که یک هزاره آن زرتشتی است، نادیده گرفته شود. پس حق بدهید که بپرسم آن دو هزاره کجا رفت؟ هرچند آخرین پژوهش‌ها نشان‌گر آن است که تمدن ایرانی هفت هزار ساله است، نه ۲۵۰۰ ساله و نه ۴۰۰ ساله. در ص ۱۰۱، از «آرت» که شکل فارسی باستان واژه اوستایی «آش» است، گفت‌وگو می‌شود. فرهنگ معین، در مدخل «آردل‌باشی»، واژه آردلان را ذکر می‌کند. با رجوع به مدخل آردل که از آن جا خواننده به مدخل آردل ارجاع داده می‌شود، می‌توان استنباط کرد که آردلان، واژه‌ای روسی است.

نگارنده، به علت بضاعت علمی ناچیزی که دارد، ناچار به فرهنگ‌های مشهور مراجعه می‌کند و چون می‌داند که در کار دقیقی مانند ریشه‌شناسی لغات، نباید به استنتاجات شخصی اکتفا کرد، از دو فرهنگ شناخته شده پهلوی مدد می‌گیرد. فرهنگ فارسی به پهلوی، تألیف بهرام فره‌وشی و فرهنگ کوچک زبان پهلوی، تألیف د. ن مکنزی، به

ترجمه مهشید میرفخرایی مدخلی درمورد واژه آردلان ندارد. بنابراین و با توجه به اطلاعاتی که از فرهنگ معین به دست می‌آید، می‌توان پذیرفت که واژه آردلان، با واژه آرت یا اران ارتباط ندارد و قطعاً معنای این دو واژه هم «ایران مقدس» نیست.

آرت یا آرد یا آش یا آشا، به معنای قانون الهی است. باور به آشا، بنیاد دین زرتشتی است و هر کودک زرتشتی مذهب، در کلاس دوم دبستان می‌آموزد که جایگاه آرت در دین چیست و از نظر ریشه‌شناسی لغات، این واژه با واژه‌های مقدس و ایران ارتباطی ندارد.

پیر فرزانه، بهرام فره‌وشی، در مأخذی که مورد استفاده خانم قایینی و آقای محمدی بوده، نوشته است که شاید آرد - اران، به معنای ایران مقدس باشد و شاید آردلان شکل تغییر یافته آرد - اران باشد. از شیوه نتیجه‌گیری، می‌توان استنباط کرد که نبود ذهن تحلیل‌گر، علت استنتاج ناراس و نادرست شده است.

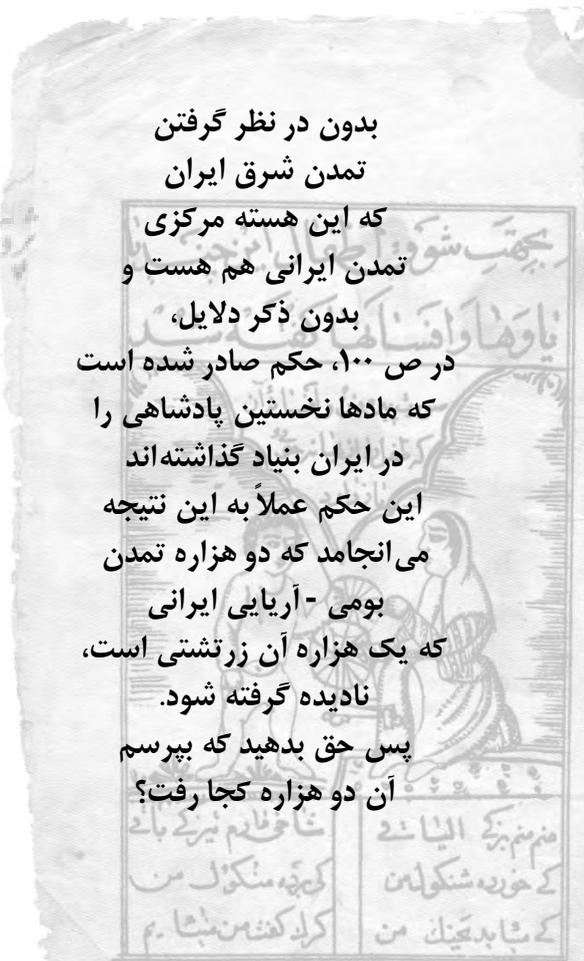
در صفحه ۱۰۱ می‌خوانیم: «کوروش هخامنشی، نام‌دارترین شاه ایران در ۲۵۰۰ سال پیش...» کوروش بزرگ، محض رضای خدا نیست که نام‌دارترین شاه ایران است و نه فقط نام‌دارترین در ۲۵۰۰ سال پیش! و سبب این اشتباه هم، آن است که کوروش بنیادگذار کشور ایران است.

تا پیش از به فرمان‌روایی رسیدن کوروش بزرگ، ایران سرزمینی بود شامل چند صد شهر - کشور. اوستای گاهانی، به روشنی این نکته را یادآور می‌شود و نیایش «آئیریا ما ایشو» که در تفسیر امروزی از گاهان، به سازمان ملل متحد تعبیر می‌شود، درباره چگونگی برقراری صلح دائمی، میان این چند صد شهر - کشور است. با این پیشینه است که حتی تا امروز هر زرتشتی مومن، در نماز روزانه، به طور نمادین با «گُشتی نو کردن»، از خداوند درخواست می‌کند که او را نیز مانند بهدینان دیگر، در راه برقراری صلح میان کشورها و پیوند میان فرهنگ‌ها و دوستی میان تک تک مردمان موفق بدارد.

به هر حال، کوروش بزرگ یکی از مزدپرستان و یا به تعبیر زرتشتیان، یکی از «بسته کشتیانی» است که زرتشتی مذهب نیست، ولی در راه آرمان‌های اشوزرتشت، کوشش کرد، به پیروزی رسید و بین شهر - کشورهای تشکیل‌دهنده کشور ایران، صلح برقرار کرد و ایران را یک پارچه گردانید.

در ص ۱۰۲، داریوش هخامنشی به سبب کشورگشایی، شخصی برجسته شمرده شده است.

در فرهنگ ایرانی، اهمیت داریوش اول



هخامنشی، در آن نیست که او بیش از دیگران آدم کشته و سرزمین بردگان را زیر تیغ بی دریغ خود نگاه داشته است. از نگاه ایرانیان با فرهنگ، داریوش اول هخامنشی، از آن جهت عزیز شمرده می‌شود که به همت او، برای زبان فارسی باستان، خط ساخته شده است. به زبان علمی، تاریخ در ایران، در زمان داریوش اول هخامنشی آغاز شد. پیش از نوشته شدن کتیبه داریوش در بیستون، زبان فارسی باستان که مادربزرگ زبان فارسی امروزی است، خط نداشت. با ابداع خط برای زبان فارسی باستان به همت داریوش بزرگ، او یکی از «تازه‌کنندگان» شد و به یکی از دستوره‌های ارزشمند دین زرتشتی عمل کرد و خود نیز جاودانه شد.

در ص ۱۰۴، قاعدتاً می‌بایست از ادبیات عصر اشکانی گفت‌وگو شود و درباره بن‌مایه‌های داستان‌های کودکان در متون عصر اشکانی، ولی به علتی نامشخص از دلیل فروپاشی حاکمیت اشکانی بحث می‌شود، در حالی که می‌دانیم در زمان اشکانیان است که مهرپرستی و به دنبال آن ادبیات عظیم مهری، از ایران به اروپا رسید و نیز می‌دانیم که بخش عظیمی از ادبیات باستانی ایران، ادبیات مهری است و عموماً داستان‌هایی که بن‌مایه‌هایش از زندگی عیاران و جوان مردان گرفته شده است، به ادبیات عصر اشکانی مربوط می‌شود؛ مانند سمک عیار و امیر حمزه و...

در این کتاب، از بلاش اشکانی نامی نیست. او که از سال ۵۲ میلادی تا سال ۷۸ میلادی در ایران فرمان روا بود، دستور داد که اوستا را بازنویسی کنند و تا حد ممکن، فرهنگ و دانش سوزی اسکندر مقدونی را کم اثر کرد. بلاش اشکانی، ایرانی‌ت را دوباره باب کرد و به همت او اوستا بازنویسه شد.

بنابر باور زرتشتیان، اوستا به معنای نانوخته است. از زمان اشو زرتشت تا آغاز دوران آزاداندیشی دینی در ایران باستان (زمان هخامنشیان)، نانوخته را کسی نمی‌نوشت. بنابر گزارش دینکرد، در عصر آزاداندیشی دینی زرتشتی، نانوخته یا اوستا را نوشتند و در دژ نبشت (شاید کعبه زردشت فعلی)، نگهداری می‌کردند تا زمان اسکندر. در جشن کتاب سوزان اسکندر، اوستا که دیگر نانوخته نبود ولی هنوز اوستا نامیده می‌شد، سوزانده شد.

اوستایی که به همت بلاش اشکانی گردآوری شد، بن‌مایه بسیاری از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و حماسه‌های موجود در فرهنگ ایرانی شده است، نه آن که ساده‌اندیشانه، بتوان مدعی شد که رساله‌اندروزی «یوشت فریان»،

متنی است که می‌باید به نام افسانه خوانده شود.

متون اندرزننامه‌ای، امروزه بنیاد مسائل مربوط به علم حقوق شده‌اند و نه داستان‌های کودکان!

از نظرگاه شناخت فرهنگ‌ها، علت فروپاشی حاکمیت اشکانی و روی کارآمدن حکومت شاه - موبدان، آن است که دوران آزاداندیشی دینی، در ایران باستان، عمرش به

سر آمده بود. تحول فرهنگ که ادبیات کودکان هم بخشی کاملاً نودر آن است، امری درونی است و نیک و بد شاهان، چندان تأثیری در آن ندارد، بلکه برعکس، این تحول و تکامل درونی فرهنگ است که شاه خوب و یا شاه بد را تولید می‌کند. به هر حال، با نادیده گرفته شدن گردآوری اوستا به دستور بلاش اول اشکانی، عملاً درباره بسیاری از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و حماسه‌ها و نه ادبیات کودکان (که حاصل عصر روشنگری است)، بحثی نمی‌تواند در بگیرد. گزارش‌های مقدس آمده در متون ایرانی قبل از اسلام، فقط و فقط ممکن است بن‌مایه ادبیات کودکان به حساب آیند؛ وگرنه این آثار در زمان خود، متون مقدس مذهبی به شمار رفته‌اند و امروزه نیز به‌دینان، کاملاً به تقدس این آثار ایقان دارند. ضعف تحلیل، علت العلل برداشتی چنین شتابزده و غیرعلمی از متون مقدسی زرتشتی است.

تحول و تکامل درونی فرهنگ ایرانی در دوران باستان، هم‌چنان که شاه - موبدان را به وجود آورد، زمینه ساز شکل‌گیری متون مذهبی عصر خشک آیینی، در فرهنگ ایرانی نیز شد. تولید متون مقدس عصر خشک آیینی زردشتی، تا قرن دهم میلادی و اوایل قرن یازدهم میلادی در ایران ادامه یافت. متون مقدسی زردشتی بازمانده از عصر خشک آیینی کیش زردشتی، حاصل چهارصد سال زندگی موبدان و دبیران در

دوران خلفای راشدین و خلفای اموی و خلفای عباسی و فرمانروایان محلی ایرانی نسب، مانند ابومسلم خراسانی و آل بویه و امثال این است. فقط با روی کار آمدن ترکان سلجوقی است که ایرانیان زرتشتی مذهب، ناچار می‌شوند به شبه قاره هند مهاجرت کنند. اما تا این زمان در ایران و بعد از آن در ایران و هندوستان، نوشته‌هایی به وجود آمد که زرتشتیان به آن، نوشته‌های هزاره خاموشی می‌گویند و اهل فن، آن را ادبیات

در ص ۱۰۲،

داریوش هخامنشی

به سبب کشورگشایی،

شخصی برجسته شمرده شده است.

در فرهنگ ایرانی،

اهمیت داریوش اول هخامنشی،

در آن نیست که او بیش از دیگران

آدم کشته و سرزمین بردگان را زیر تیغ بی دریغ خود نگاه داشته است.

از نگاه ایرانیان با فرهنگ،

داریوش اول هخامنشی،

از آن جهت عزیز شمرده می‌شود که

به همت او، برای زبان فارسی باستان،

خط ساخته شده است

در این کتاب،

از بلاش اشکانی نامی نیست.

او که از سال ۵۲ میلادی تا سال

۷۸ میلادی در ایران فرمان روا بود،

دستور داد که اوستا را بازنویسی کنند و

تا حد ممکن، فرهنگ و دانش سوزی

اسکندر مقدونی را کم اثر کرد.

بلاش اشکانی، ایرانی‌ت را

دوباره باب کرد و به همت او

اوستا بازنویسه شد

فارسی زردشتی می‌نامند. شکل‌گیری این نوشته‌ها، همزمان است با ظهور بسیاری از قصه‌های عامیانه فارسی، ولی روشن است که نمی‌توان این هر دوگونه متن فارسی را ادبیات به معنایی متداول آن، یعنی شعر و داستان و نمایشنامه و نیز ادبیات کودکان نامید.

نگرش ساده‌انگارانه نسبت به مفهوم فرهنگ و زبان و ادبیات و خط، سرانجام، مؤلفان کتاب تاریخ ادبیات کودکان ایران را به

جایی می‌رساند که در صفحه ۱۱۱، به آن رسیده‌اند. آنان حتی این اطلاع ساده را ندارند که «دبیره»، معادل فارسی واژه «خط» است و خط، واژه‌ای عربی است که امروزه به جای دبیره، متداول شده است. در نتیجه، نوشته‌اند «خط دین دبیره» که باید می‌نوشتند خط دینی یا دین دبیره.

ناآگاهی ایشان، در تحلیل اسطوره زایش زال (ص ۱۱۶)، به بالاترین حد می‌رسد. اصولاً اسطوره، زبانی نمادین است که آدمی آن را به کار می‌گیرد تا ناشناخته‌های خود را توجیه و تعبیر کند. به این معنا، اسطوره را نباید جانشین روزنامه کرد و از آن انتظار اخبار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داشت. به گفته جوزف کمبل، نویسنده مجموعه چهارجلدی «حجاب‌های خداوند»، فقط ذهن مبتدل و ساده‌اندیش، از اساطیر درکی در حد وسیله بیان اخبار و مسائل روزمره دارد. به نظر می‌رسد که خانم قایینی و آقای محمدی، بارها در مورد ادبیات دوران باستان ایران (منظورگونه ادبی رمان و ادبیات کودکان نیست که از دستاوردهای رنسانس است)، چنین درکی ارائه داده‌اند. مثلاً در مورد اسطوره زایش زال، می‌نویسند: «روایت اسطوره‌ای زال که در شاهنامه نیز آمده است، به

درستی، داستان کودکان این سرزمین است که سرنوشت زندگی‌شان به دست جادوگران و کاهنان بود. آن‌ها براساس نشانه‌های غیرطبیعی، کودک را به کام مرگ می‌فرستادند و کسی را یارای ایستادگی در برابر آنان نبود. سام، بزرگ پهلوان ایرانی...».

با خواندن کتاب «سدره پوشی» که درس‌نامه‌ای است برای کودکان زرتشتی، می‌توانیم پی ببریم که زال، به معنای سفید است و سام، به معنای سیاه و سیمرغ نمادخورشید. اسطوره زایش زال به زبان نمادین، سرزدن خورشید در صبح کاذب و آن‌گاه برآمدن خورشید در صبح صادق را توجیه می‌کند. به دیگر سخن، اسطوره زال در شاهنامه، با امری اجتماعی نظیر تربیت کودک در ایران باستان، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد.

یادآور می‌شوم که مسئله مذهبی «صبح کاذب و صبح صادق»، تا به امروز هم یک مبحث فقهی پر گفت‌وگو، میان روحانیان زرتشتی مذهب است.

و اما آن چه را در صفحه ۱۳۱ آمده، نه می‌توان ساده‌دلی نامید و نه بی‌خردی. این فقط اعلام برائت مؤلفان کتاب، از باستان‌گرایی است. در صفحه ۱۳۱، در توضیح تصویر شماره ۶۹، چنین آمده است: «نقش برجسته اهورامزدا در حال پرواز در آسمان‌ها کاخ سه دروازه تخت جمشید، سده ۶ و ۵ پ.م.» کم‌تر کسی است که نداند ما زرتشتیان، به آتش‌پرستی و دوگانه‌پرستی متهم می‌شویم. اما ایشان باب تازه‌ای نیز گشوده‌اند و برای اهورامزدا، نقش برجسته قائل شده‌اند و به روشنی، ما زرتشتیان، یعنی پرستندگان اهورامزدا را به بت‌پرستی هم متهم کرده‌اند! ما زرتشتیان، حتی در عصر جاهلیت ایرانی «دوران کافرکشی یا دوران پیش‌گاهانی» نیز بت پرست نبوده‌ایم. به تصویری که ایشان آن را نقش برجسته اهورامزدا نامیده‌اند، زیر تأثیر فرهنگ زرتشتی - هندی پارسیان (هندی‌های زرتشتی مذهب)، حدود یک سده است که فروهر می‌گوییم، هرچند در فرهنگ زرتشتی - ایرانی، فروهر هم فاقد شکل است.

در این اثر بد که در قالب کتابی با چاپ و صفحه‌آرایی خوب ارائه شده است، صفحات ۱۲۴ و ۱۲۵ استثنایی است برقاعده که در این جا باید یادآور شوم، نام بردن از استاد عبدالمجید ارفعی و استاد لیلی آهی و استاد کتابون مزدارپور، موجب اعتبار بخشیدن به این اثر آشفته نشده است. زیرا پشت سر هم قرار دادن واژه‌هایی مانند «دین دبیره» و «برشونم»، با

تعریف «من درآوردی»، سبب بی‌اعتباری اثر شده است. برشونم که نام عمومی برای انواع تطهیر در فرهنگ زرتشتی است، به مفهوم آیینی خاص گرفته و نوشته شده «به آیین برشونم شست‌وشو می‌شد». از موارد دیگر، می‌توان به نادیده‌گرفتن مقام پیغمبری اشوزرتشت و به کار بردن نام او، بدون آوردن لقب مرسوم اشو یا لقب متداول حضرت و نیز ترسیم شمایی از زردشت، در صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ اشاره کرد.

پرهیز از غیراسطوره‌ای کردن، وجه ممیزه ذهن تحلیل‌گر است که وقتی با ذهن ساده‌اندیش و مبتدل ترکیب شود، عناصر اسطوره‌ای و حماسی را با دو انسان زمینی، یعنی اشوزرتشت پیغمبر و کورش بزرگ بنیادگذار کشور ایران، در یک ردیف قرار می‌دهد و به کاری غریب دست می‌زند: همان کاری که مؤلفان این کتاب کرده‌اند.

در صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱، جدولی آمده است که در آن سهراب که نمادجامعه ما در مکان و رستم که شکل حماسی این دوره است، یعنی خدا - پدری است در قالب انسان و بستور که نماد آدمی‌زاده در فرهنگ زرتشتی و کیخسرو که نماد بهره‌گیری از امکانات روح بشر است در برابر «قدرت» و توان چشم‌پوشیدن و گذشتن ارادی از قدرت که بعدها در دوران تاریخی تبدیل به عرفان زردشتی شد و زال که نماد روز و فریدون که نماد انسان نوعی و از سه نیروی دیدن و شنیدن و گفتن برخوردار است و فردوسی در مورد آن چنین گفته: سه پاس تو چشم است و گوش و زبان / کزین سه رسد نیک بد بی‌گمان با یک دیگر مقایسه شده‌اند.

شش عنصر اسطوره‌ای و یا حماسی را با اشوزرتشت پیغمبر در یک ردیف قرار دادن که هرچند برپایه سنتی نیرومند، گروهی او را لامکان و لازمان اهل ناکجاآباد تاریخ می‌دانند، در هر حال او هم انسانی است دارای پدر و مادر که در جایی از مادرزاده شده و مدتی زیسته است و در زمانی مشخص از دنیا رفته و یا با کورش بزرگ مقایسه کردن که هرگاه نکرده باشد، لااقل آدمی زمینی است که از خود بیانیه‌ای به جا گذاشته که براساس آن، کلیمیان او را در ردیف قدیسن دانسته‌اند، آشفته‌کاری است و آش‌شله‌قلمکار پزی. به نظر می‌آید که جدول صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱، خلاصه شده و به انتظام درآمدۀ آش‌شله‌قلمکاری است دست‌پخت خانم قایینی و آقای محمدی که امیدوارم باعث مسمومیت ذهن خواننده فرهیخته نشده باشد.